

# تفسیر تطبیقی سوره توبه

درس گفتارهایی از:

**استاد تاج آبادی**

جلسه سوم (۱۴۰۱/۱۱/۵)

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

### تفسیر آیه دوم

«فَسِيحُوا فِي الْأَرْضِ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ غَيْرُ مُعْجِزِي اللَّهِ وَأَنَّ اللَّهَ مُخْزِي الْكَافِرِينَ»

### مراد از "فَسِيحُوا فِي الْأَرْضِ"

اولین بحث در این آیه مراد از «فَسِيحُوا فِي الْأَرْضِ» است که از "سیاح" به معنای سیر و سفر کردن در زمین است.<sup>۱</sup> "فسیحوا" امر مخاطب است. مفسران اختلاف کردند که مخاطب مشرکان است یا مومنان؟

۱. گروهی از مفسران: مراد مؤمنان هستند. خداوند مؤمنان را خطاب قرار داده که به مشرکان بگویند که "فسیحوا فی الارض" برخی از مفسران مورد نظر ما نیز این نظر را دارند.<sup>۲</sup>

۲. برخی مثل مرحوم علامه: مخاطب مشرکان هستند. در حقیقت "التفات" رخ داده است. "التفات" یعنی کلام به صورت غیاب آغاز شود و بعد ناگهان تغییر به خطاب داده شود یا برعکس. در آیه قبل سیاق، سیاق غیبت است: "بَرَاءَةٌ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ". در این آیه می گوید: "فَسِيحُوا فِي الْأَرْضِ"، مخاطب را مشرکان قرار داده است. به این التفات می گویند. التفات نیازمند راز و دلیل است و راز التفات در این آیه مطابق دیدگاه علامه این است که اگر خداوند در آیه دوم مشرکان را مخاطب قرار داد، می خواهد این مطلب را القا کند که من سیطره تمام و کامل بر شما دارم و آن قدرت شما و مکت و قوت شما در نزد من حقیر و ناچیز است. لذا با اقتدار، مشرکان را مخاطب قرار داده که شما چیزی نیستید، ولی من به شما مهلت می دهم.<sup>۳</sup>

حال مراد از سیاحت در زمین چیست؟ دو دیدگاه وجود دارد:

<sup>۱</sup> ابن فارس، مفردات راغب، ج ۱، ص ۴۳۱: «و السَّائِحُ: الماء الدائم الجرية في ساحة، و سَاحَ فلان في الأرض: مرَّ مَرَّ السَّائِحِ

قال: فَسِيحُوا فِي الْأَرْضِ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ [التوبة/ ۲]، و رجل سائح في الأرض و سَيَّاحٌ»

<sup>۲</sup> ر.ک: التحرير و التنوير، ج ۱۰، ص ۱۴ و تفسير المنار، ج ۱۰، ص ۱۵۱ و ۱۵۲.

<sup>۳</sup> ر.ک: الميزان، ج ۹، ص ۱۴۸.

- ۱- برخی گفته‌اند یعنی چهار ماه مهلت دارید و بعد تصمیم بگیرید که آیا می‌خواهید بر شرک باقی بمانید یا توحید بیاورید و ایمان بیاورید.<sup>۴</sup>
۱. علامه طباطبائی: معنای کنایی مراد است. یعنی بروید فکر کنید که آیا توحید برای شما خیر است یا بقای بر شرک بر مصلحت شماسست. گویا سیر را سیر انفسی گرفته‌اند. در درون خودتان فکر کنید و بررسی کنید و مطابق آن عمل کنید.<sup>۵</sup>

### فلسفه مهلت چهار ماه

در این جا مفسران بحثی را پیش کشیده‌اند که مهلت چهار ماه چه راز و رمزی دارد؟

**رهبری:** از معجزات اسلام است.<sup>۶</sup> مراد ایشان را شرح خواهیم داد.

**رشید رضا:** نشانه از رحمت الهی است؛ چرا که مشرکان تا قبل از این، هرگاه اراده نقض عهد می‌کردند، بدون اعلام، نقض عهد می‌کردند. یعنی بنای آن‌ها بر این بود که چون قدرت داریم، بدون اطلاع نقض می‌کنم؛ ولی اسلام رحمت خود را نشان داد که من در عین آن که در کمال اقدار و قدرت هستم و اکثر مشرکان از بین رفته‌اند و مشرکان باقی مانده هیچ عده و عده ندارند؛ اما در عین حال ما به شما فوراً حمله نمی‌کنیم. نقض را اعلام می‌کنیم ولی فعلاً با شما کاری نداریم و چهار ماه مهلت دارید. رشید رضا می‌گوید اگر خداوند اعلام هم نمی‌کرد و جنگ می‌کرد، بر خلاف عدل مشی نکرده بود؛ چرا که کار او مقابله به مثل بود. اما این مهلت چهار ماه نشان از آن دارد که به دنبال رحمت هستند.<sup>۷</sup>

**مرحوم علامه هم** حرف شبیهی دارند؛ منتها با یک نکته دیگری. علامه می‌فرماید بنای اسلام این است که تا جایی که ممکن است فرصت داده بشود تا ایمان بیاورند و با فکر و تأمل و تعقل، یا حیات بر اساس توحید و یا مرگ را انتخاب کنند.<sup>۸</sup>

<sup>۴</sup> ر.ک: التحریر و التنویر، ج ۱۰، ص ۱۴ و ۱۵؛ تفسیر المنار، ج ۱۰، ص ۱۵۲ و تفسیر سوره براءت، ص ۴۳ و ۴۴.

<sup>۵</sup> ر.ک: المیزان، ج ۹، ص ۱۴۷ و ۱۴۸.

<sup>۶</sup> تفسیر سوره براءت، ص ۴۵ و ۴۶.

<sup>۷</sup> ر.ک: تفسیر المنار، ج ۱۰، ص ۱۵۲.

<sup>۸</sup> ر.ک: المیزان، ج ۹، ص ۱۴۷ و ۱۴۸.

## "وَأَعْلَمُوا أَنكُمْ غَيْرُ مُعْجِزِي اللَّهِ"

نکته دیگر در جمله بعدی است: «وَأَعْلَمُوا أَنكُمْ غَيْرُ مُعْجِزِي اللَّهِ؛ بدانید شما نمی توانید خدا را عاجز کنید.» "عجز" ضد قدرت است. "اعجزت فلاناً" یعنی "جعلته عاجزاً"؛ یعنی قدرتش را از او گرفتیم. یعنی در انجام کارش عاجز کردم.<sup>۹</sup>

ایجاد عجز در کسی یکی از این سه حالت را دارد:

- (۱) یا غلبه بر فرد می کند
- (۲) یا مانع از انجام عمل فرد می شود.
- (۳) یا خودش را از سیطره حکومت و عمل آن فرد، خارج می کند. به عبارت دیگر از سیطره او فرار می کند.

قرآن هنگامی که می گوید نمی توانید خدا را عاجز کنید، هر سه معنا را اراده کرده است. یعنی نه می توانید بر خدا غلبه کنید؛ نه می توانید مانع در برابر اراده خداوند برپا کنید و نه می توانید از حکومت الهی فرار کنید. هر جا که بروید، قدرت و حکومت خدا به شما می رسد و بر شما پیاده می شود.

### اما پیام این جمله چیست؟

برخی از مفسران مورد نظر مثل ابن عاشور<sup>۱۰</sup> می گویند خداوند در این جا تهدید می کند.

علامه طباطبائی: تهدید همراه با موعظه و تشویق است. در عین این که تهدید می کند و می گوید شما نمی توانید خدا را عاجز کنید، می فرماید حال که نمی توانید عاجز کنید و نمی توانید از حکومت خدا فرار کنید، پس ایمان بیاورید.<sup>۱۱</sup>

<sup>۹</sup> ابن فارس، مفردان الفاظ القرآن، ج ۱، ص ۵۴۷: «و هو ضدّ القدرة. قال تعالى: أَعْجَزْتُ أَنْ أَكُونَ [المائدة / ۳۱]، وَأَعْجَزْتُ فَلَانًا وَ عَجَزْتُهُ وَ عَاجَزْتُهُ: جعلته عاجزاً.»

<sup>۱۰</sup> التحرير والتنوير، ج ۱۰، ص ۱۵.

<sup>۱۱</sup> الميزان، ج ۹، ص ۱۴۸.

## "وَأَنَّ اللَّهَ مُخْزِي الْكَافِرِينَ"

«بدانید خداوند خوارکننده کافران است.»

«خزی» یعنی "انکسار"، "ذلت" و "احساس سرشکستگی و حقارت".<sup>۱۲</sup>

خداوند می توانست ضمیر به جای اسم فاعل بیاورد و بگوید: "و ان الله مخزیهم". پس چرا اسم فاعل آورده است؟

بیانی علامه طباطبائی در موارد دیگر دارد که شامل این مورد هم می شود. یک بیانی هم ابن عاشور دارد. می گویند وضع اسم ظاهر به جای ضمیر به جهت اشاره به علت حکم است. اگر ضمیر می آمد، این خزی مختص به مشرکان زمان پیامبر می شد؛ اما حال که اسم ظاهر آورده شده، یعنی شما به خاطر کفرتان، خوار می کنم.<sup>۱۳</sup>

## مراد از "الکافِرین"

منتها در این جا بیانی مفسران دارند که مراد از کافران کدام گروه هستند؟

ابن عاشور: مشرکانی که مخاطب برائت هستند.<sup>۱۴</sup>

رشید رضا: هر کسی که با خدا و رسول خدا عداوت داشته باشد؛ چه مشرکان مکه و چه غیر آن.<sup>۱۵</sup>

مقام معظم رهبری: تحلیلی لغوی کردند. می گویند کافر از "کفر" است و کفر به معنای "ساتر" است. ساتر چه چیزی؟ دامنه "کفر" وسیع است. ساتر نعمت خدا، کافر است. ساتر چهره زشت و حیوانی خودشان هم در واقع

<sup>۱۲</sup> مفردات الفاظ القرآن، ج ۱، ص ۲۸۱: «خَزِي الرَّجُلُ: لحقه انكسار، إِمَّا مِنْ نَفْسِهِ، وَإِمَّا مِنْ غَيْرِهِ. فَالَّذِي يَلْحَقُهُ مِنْ نَفْسِهِ هُوَ

الْحِيَاءُ الْمَفْرُطُ». و تاج العروس، ج ۱۹، ص ۳۷۲: «خَزِي يَخْزِي خِزْيًا: ذَلٌّ وَهَانٌ.»

<sup>۱۳</sup> التحرير والتنوير، ج ۱۰، ص ۱۶ و ر.ك: الميزان، ج ۳، ص ۲۶۲.

<sup>۱۴</sup> التحرير والتنوير، ج ۱۰، ص ۱۵ و ۱۶.

<sup>۱۵</sup> تفسير المنار، ج ۱۰، ص ۱۵۲.

نوعی کفر است. از این ایشان قائل هستند که شامل تمام کافران روی زمین می‌شود؛ چه کافرانی که قبلا بودند، چه کافرانی که الان هستند و چه کافرانی که در آینده می‌آیند.<sup>۱۶</sup>

در تحلیل و جمع‌بندی باید به دو نکته توجه کرد:

- ۱- چرا به جای ضمیر، اسم ظاهر آمد؟ نکته آن را به درستی ابن عاشور گفت که در مقام بیان علت حکم است.
- ۲- حال که قرار بر آن شد که به جای اسم ضمیر، اسم ظاهر بیاید، خود "مشرکان" قرار داده می‌شد. موضوع این آیات مشرکین است. چرا فرمود "کافرین"؟

می‌خواهد بگوید این حکم اختصاص به بت‌پرستان ندارد. مشرک در اصطلاح قرآن یعنی بت پرستان، کافر اعم از بت پرستان است؛ لذا این آیه به جای این که اسم ظاهر "مشرکان را بیاورد"؛ اسم ظاهر "کافران" را آورده است.

در جلسه قبل هم عرض شد که خداوند متعال در همین سوره خداوند متعالی بر مشرکان اطلاق کافران کرده است. بر اهل کتاب هم به همین نحو و همچنین بر منافقان. یعنی هر سه طائفه در این آیات با عنوان "کافران" آورده می‌شود.

این غیر از آن بحث است که قتال شامل این سه گروه می‌شود یا نه. «آ» بخشی است که در آینده باید بررسی شود. اما خزی الهی شامل این سه گروه می‌شود. در آیات دیگر هم اشاره شده که اهل کتاب دچار خزی می‌شوند: «لَهُمْ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ»<sup>۱۷</sup>. بنابراین کافرین ر این آیه هم شامل منافقین، هم شامل مشرکین می‌شود و هم شامل اهل کتاب می‌شود. وجه مشترک این سه طائفه عداوتشان با اسلام است. هر سه طائفه می‌خواهند اسلام سر نگرفته و رشد نکند، انتشار و سیطره پیدا نکند. هر سه این را می‌خواهند؛ هم بت پرستان، هم اهل کتاب و هم منافقان. لذا خداوند متعال می‌فرماید ما شما را دچار خزی و شکست می‌کنیم.

حال مصداق "خزی" چیست؟ آیا مصداق هر سه طائفه یک چیست؟ یا یک خزی عام مشترک دارند که خوار شدن و تحت ذلت و اقتدار اسلام در آمدن است. یک خزی خاص هم هر کدام دارند. خزی خاص مشرکان، کشته شدن، اسرات و از دادن اموال، خزی خاص منافقان، بی‌آبرو شدن، طرد شدن و تبعید شدن و خزی خاص اهل کتاب، قدر متیقنش، آن جزیه دادن و به احکام اجتماعی اسلام پای‌بند بودن است. قرآن کریم در همین سوره می‌فرماید به

<sup>۱۶</sup> تفسیر سوره براءت، ص ۴۵.

<sup>۱۷</sup> بقره: ۲۸۵.

همین علت می‌گوییم با اهل کتاب قتال کنید که "لَا يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ"<sup>۱۸</sup> آن چه را که خداوند حرام شمرده، این‌ها حرام نمی‌شمارند. آن چه را رسول خدا حرام می‌شمارد، این‌ها حرام نمی‌شمارند.

مرحوم علامه طباطبائی می‌فرماید آیا اعتقاد به حرمت از این گروه می‌خواهد یا عمل به حرمت؟ اعتقاد به حرمت مسلماً از این گروه خواسته نشده است. نمی‌خواهد بگوید در عین آن که مسیحی هستید باور داشته باشید این‌ها حرام است. بلکه مراد این است که در جامعه پایبند باشید. احکام اسلام را در جامعه اسلامی رعایت نکنید، در خلوت و در خانه مختار هستید ولی در جامعه باید پایبند به قوانین اسلام باشید.<sup>۱۹</sup> این بحث در آینده ان شاء اله خواهد آمد.

### تفسیر آیه سوم

«وَأَذَانٌ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى النَّاسِ يَوْمَ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ أَنَّ اللَّهَ بَرِيءٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ وَرَسُولُهُ فَإِنْ تُبْتُمْ فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَأَعْلَمُوا أَنَّكُمْ غَيْرُ مُعْجِزِي اللَّهِ وَبَشِّرِ الَّذِينَ كَفَرُوا بِعَذَابٍ أَلِيمٍ»

### بررسی نکات ادبی آیه

این آیه نکاتی ادبی دارد که باید به آن اشاره شود و سپس پیام کلی آن باید بررسی شود.

در واژه "أَذَانٌ" دو مبنا و نظر است:

- ۱- مرحوم طبرسی: «الأذان الإعلام». مصدر مثل "امان" است. چطور "امان" به معنای "ایمان" است، در اینجا هم "اذان" به معنای "ایذان" (آگاه کردن) است. در ادامه می‌فرماید: «أذنته بكذا فأذن أي أعلمته فعلم»
- ۲- عده‌ایی معتقدند واژه اذن و مشتقات آن، از "أذن" (گوش) است. "اذان" یعنی «النداء الذي يسمع بالأذن» پیامی که با گوش شنیده می‌شود. آذنته یعنی «أوقعه في أذنه».<sup>۲۰</sup>

<sup>۱۸</sup> توبه: ۲۹.

<sup>۱۹</sup> المیزان، ج ۹، ص ۲۳۹ و ۲۴۰.

<sup>۲۰</sup> ر.ک: مجمع البیان، ج ۵، ص ۸.

اگر معنای دوم اخذ شود، اذان باید به گوش برسد و نباید مکتوب شود. اما اگر معنای اول اخذ شد، لزوماً اذان به این معنا نیست و می‌تواند مکتوب باشد.

علامه طباطبائی همان معنای اول را اخذ کرده است. می‌فرماید: «الأذان هو الاعلام»<sup>۲۱</sup>

رشید رضا ظاهر معنای دوم را گرفته است. می‌گوید: «و الاذان النداء الذي يطرق الاذان»<sup>۲۲</sup>

راغب هم معنای دوم را ذکر کرده است.<sup>۲۳</sup>

در هر صورت چه اعلام بدانیم و چه معنای دوم، باید اعلام صریح بشود

در «أَنَّ اللَّهَ بَرِيءٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ» تقریباً همه "باء" در تقدیر گرفته‌اند.<sup>۲۴</sup> یعنی «بأنَّ الله». در این صورت «أَنَّ الله» صله «أذان» خواهد بود.

«رَسُولُهُ» یا مبتدایی است که خبرش محذوف است.<sup>۲۵</sup> یعنی «و رسوله برئ من المشركين». برخی آن را عطف بر ضمیری گرفته‌اند که در «برئ» است.<sup>۲۶</sup> در هر صورت نتیجه یکی است.

### مراد از «یوم الحج الاکبر»

نکته ادبی بعدی در «یوم الحج الاکبر» است که مراد کدام روز است؟

<sup>۲۱</sup> المیزان، فی تفسیر القرآن، ج ۹، ص ۱۴۹.

<sup>۲۲</sup> تفسیر المنار، ج ۱۰، ص ۱۵۳.

<sup>۲۳</sup> ر.ک: مفردات الفاظ القرآن، ج ۱، ص ۷۰ و ۷۱.

<sup>۲۴</sup> ر.ک: التحریر و التنویر، ج ۱۰، ص ۱۶ و ۱۷ و تفسیر المنار، ج ۱۰، ص ۱۵۳.

<sup>۲۵</sup> التحریر و التنویر، ج ۱۰، ص ۱۷.

<sup>۲۶</sup> ر.ک: الجدول فی اعراب القرآن، ج ۱۰، ص ۲۷۹ (پاورقی).



ابن عاشور: مراد روز عرفه است. روایات متعارضی را می‌آورد. برخی می‌گویند روز عرفه است، برخی روایات می‌گویند روز نحر (۱۰ ذی الحجه) است و برخی می‌گویند روز یازدهم است. ایشان روایت اول را ترجیح داده و می‌گویند روز عرفه است.<sup>۲۷</sup>

رشید رضا و مقام معظم رهبری: یوم النحر است.<sup>۲۸</sup>

مرحوم علامه طباطبائی: یوم النحر در سال نهم هجری است. گاهی شما می‌گویید یوم النحر به صورت مطلق یعنی هر سال یوم النحر روز حج اکبر است ولی اگر مختص به سال نهم کردید، گویا یک روز یوم الحج اکبر بیشتر نیست. علامه نسبت به کسانی که این حج اکبر را اسم گرفته‌اند، نقد وارد می‌کند. البته در فرمایش رهبری این نیست که اسم باشد ولی به صورت مطلق فرموده اند یوم النحر است.

مرحوم علامه می‌فرماید این کلام درست نیست چرا که «و لم یثبت من طریق النقل تسمية علی هذا النحو».

ما دلیل نقلی نداریم که یوم الحج اکبر اسم باشد برای این روز. ایشان در مقام اثبات دیدگاه خود چند دلیل می‌آورد:

۱. روز دهم ذی الحجه سال نهم هجرت از این جهت یوم الحج اکبر است؛ چون تنها روزی است که هم مشرکان جمع شدند و هم مشرکین. در سال‌های بعد دیگر مشرکان حضور ندارند و فقط مسلمانان هستند. چون این چنین اجتماع عظیمی هم از مسلمانان و هم از مشرکان با هم شده است و این‌ها در روز عید در منا اجتماع می‌کنند، لذا به این دلیل یوم الحج اکبر را این روز می‌گیریم.
۲. این نظر ما مؤید به احادیث حضرات معصومین است که می‌فرمایند "یوم الحج اکبر" روز دهم ذی الحجه از سال نهم هجری است.
۳. «و الأنسب بأذان البراءة». مراد ایشان از انسب ظاهراً تناسب حکم و موضوع است. موقعی که خداوند حکمی را می‌خواهد بیان بکند که هم وظیفه مشرکان و هم وظیفه مؤمنان هست، جایی باید بگوید که همه طوائف هستند. جایی که همه طوائف هستند در روز دهم سال نهم بود.

<sup>۲۷</sup> التحریر و التنویر، ج ۱۰، ص ۱۶ و ۱۷.

<sup>۲۸</sup> تفسیر المنار، ج ۱۰، ص ۱۵۳ و تفسیر سوره براءت، ص ۴۶ و ۴۷. مقرر: به نظر رهبری نیز هم رأی با علامه باشند؛ چرا که بعد نقل اقوال، قول به یوم النحر سال نهم را بر می‌گزینند.

۴. اعتبار هم همین را تأیید می کند. اعتبار یعنی دلیل عقلایی. عقلا نیز به همین منوال عمل می کنند.<sup>۲۹</sup>

پس دلیل عمده مرحوم علامه طباطبائی روایات و آن تناسب حکم و موضوع بود.

به نظر مرور اجمالی بر روایات داشته باشیم ببینیم این استشهاد علامه به روایات چه مقدار دقیق است.

۱- امام صادق علیه السلام: «الصادق (علیه السلام) - عَنْ حَفْصِ بْنِ غِيَاثِ النَّخَعِيِّ الْقَاضِي: قُلْتُ فَمَا مَعْنَى هَذِهِ اللَّفْظَةِ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ قَالَ إِنَّمَا سُمِّيَ الْأَكْبَرُ لِأَنَّهَا كَانَتْ سَنَةً حَجَّ فِيهِ الْمُسْلِمُونَ وَالْمُشْرِكُونَ وَ لَمْ يَحْجَّ الْمُشْرِكُونَ بَعْدَ تِلْكَ السَّنَةِ»<sup>۳۰</sup> امام می فرماید به این خاطر "الحج الاکبر" گفته شد که در این سال هم مشرکان و هم مسلمانان حج به جا آوردند و بعدش دیگر چنین اتفاقی نیافتاد.

۲- از امام باقر سلام الله علیه در مورد "یوم الحج الاکبر" سوال می شود، می فرماید: «خُرُوجُ الْقَائِمِ، وَ أَذَانٌ: دَعْوَتُهُ إِلَي نَفْسِهِ»<sup>۳۱</sup> اذان دعوتی است که به سوی خود می کند. آن هدف بزرگ، زمان خروج و قیام حضرت است. گویا معنای لغوی را حضرت اخذ کرده است.

اگر این روایت را روایت تفسیری از باب جری خواهد بود. یعنی یک مصداق "یوم الحج الاکبر" روز عید قربان سال نهم بود و یک مصداقش هم روز قیام حضرت. اگر روایت از باب جری گرفته شد، دیگر "یوم الحج الاکبر" یک روز خاص نخواهد بود؛ اما اگر گفتید این روایت، روایتی باطنی است. دیگر خدشه به بیان علامه نخواهد بود؛ چون امام معنای باطنی را بیان می کند. معنای ظاهری آیه این است که در یوم النحر، اعلام برائت از مشرکان شود. غایت و هدف این برائت این است که شرک از بین برود و توحید گسترش پیدا کند و با قیام حضرت این غایت ان شاء الله محقق خواهد شد.

۳- «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ، سَأَلْتُهُ عَنِ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ؟ فَقَالَ (عَلَيْهِ السَّلَامُ): أَعْزَمُ مَا فِيهِ شَيْءٌ؟ فَقُلْتُ: نَعَمْ كَانَ ابْنُ عَبَّاسٍ يَقُولُ: الْحَجُّ الْأَكْبَرُ يَوْمَ عَرَفَةَ، ... فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ): قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: الْحَجُّ الْأَكْبَرُ يَوْمَ النَّحْرِ» وَ احْتَجَّ بِقَوْلِ اللَّهِ: عَزَّ وَ جَلَّ: «فَسِيحُوا فِي الْأَرْضِ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ».<sup>۳۲</sup>

<sup>۲۹</sup> الميزان، ج ۹، ص ۱۴۹.

<sup>۳۰</sup> نور الثقلين، ج ۲، ص ۱۸۴، ح ۳۷.

<sup>۳۱</sup> همان، ح ۳۸.

<sup>۳۲</sup> همان، ص ۱۸۵، ح ۴۰.

حال آیا این روایت بیان علامه را تأیید می کند، یا می خواهد بگوید یوم النحر، حج اکبر در هر سالی است؟ به نظر به دوم نزدیکتر است تا اولی. چون می فرماید امیر المؤمنین به این آیه استشهاد کرد. یعنی آیه را شاهد بر مدعای امیر المؤمنین (علیه السلام) می آورد. گویا حضرت می فرماید روز عید در هر سالی یوم الحج اکبر است، به این دلیل که آیه این را یوم الحج اکبر نامیده است.

۴- «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: الْحَجُّ الْأَكْبَرُ يَوْمُ النَّحْرِ.»<sup>۳۳</sup> روایت دیگر صدر و ذیلی ندارد.

با سند دیگری روایتی به همین مضمون داریم.<sup>۳۴</sup>

۵- «عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ عَمَّارٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ يَوْمِ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ؟ فَقَالَ: هُوَ يَوْمُ النَّحْرِ، وَ الْأَصْغَرُ الْعُمْرَةُ.»<sup>۳۵</sup> در این روایت تقابل ایجاد کرد، اصغر را عمره نامید و اکبر را یوم النحر.

روایت دیگر با این مضمون داریم که اصغر را عمره و اکبر را یوم النحر می نامد.<sup>۳۶</sup>

به نظر اگر واقعا "یوم الحج اکبر" عنوان برای حج در سال مشخصی بوده است، قید "و الاصغر العمرة" در پاسخ نقشی نداشت. شد یک روز خاص در سال خاص که تکرار پذیر هم نیست. دیگر اضافه به سوال بی ربط می شود. و الاصغر که آمده یعنی گویا در هر سالی "الاکبر" روز عید قربان است. ولو این اصطلاحی است که قرآن آورده و قبل از آن در میان اعراب رسم نبوده که به روز دهم ذی الحجة بگویند "یوم الحج اکبر" ولی حال که قرآن در سوره براءت آورد، آغازش سال نهم هست و در سال های بعد هم ادامه دارد. این مطلبی است که از ظاهر برخی روایات استفاده می شود.

۶- «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: الْحَجُّ الْأَكْبَرُ يَوْمُ الْأَضْحَى.»<sup>۳۷</sup> که مراد همان یوم النحر است.

۷- «وَعَنْهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: الْحَجُّ الْأَكْبَرُ يَوْمُ عَرَفَةَ وَ جَمْعٍ وَ رَمِي الْجِمَارِ بِمِنَى وَ الْحَجُّ الْأَصْغَرُ الْعُمْرَةُ.»<sup>۳۸</sup> مراد از "جمع" مشعر است. در واقع گویا سه روز را گرفته اند، روز نهم، شب دهم که مشعر است و روز دهم و یازدهم که رمی جمره صورت می گیرد. در انتهای روایت با سخن از "الحج الاصغر" شده است.

یک روایت دیگر باز به همین مضمون آمده است.<sup>۳۹</sup>

<sup>۳۳</sup> همان، ح ۴۱.

<sup>۳۴</sup> همان، ص ۱۸۵ و ۱۸۶، ح ۴۳ و همچنین: ح ۴۶.

<sup>۳۵</sup> همان، ص ۱۸۵، ح ۴۲.

<sup>۳۶</sup> ر.ک: همان، ص ۱۸۶، ح ۴۵، ۴۷ و ۴۹.

<sup>۳۷</sup> همان، ح ۴۴.

<sup>۳۸</sup> همان، ح ۴۸.

<sup>۳۹</sup> همان، ح ۴۹.

نکته‌ای که در این روایات دیده می‌شود این است که از حضرات معصومین یک سوال می‌شود که حج اکبر چیست، در روایاتی می‌گویند روز دهم از سال نهم، در روایاتی به صورت مطلق می‌گویند روز دهم ذی الحجة است. در روایاتی می‌گویند مجموع روز عرفه، شب عید و روز یازدهم است. سه پاسخ در جواب یک پرسش.

ظاهر فرمایش علامه طباطبائی این است که ایشان روایتی که می‌فرماید عرفه، یوم النحر مجموعاً هست را شاذ می‌دانند. چون در بیان ایشان این است که ما بقی روایات در مقابل آن روایاتی که مختص به سال نهم می‌دانند را شاذ می‌دانند.

نکته دیگر این است که اگر شما این روایت را سست دانستید، چند روایت دیگر را چه خواهید کرد که امام فرموده است "و الحج الاصغر العمرة"؟ به نظر اگر مراد علامه طباطبائی این است که "یوم الحج الاکبر" اسم برای این روز نبوده است، این سخن درستی است. اتفاقاً منشأ اختلاف مفسران و محدثان هم همین است؛ چرا که این عنوان برای آن‌ها ناشناس بوده است.

اما اگر مرادشان این است که این اسم است برای یک روز خاص از یک سال خاص. بعد بفرمایند روایات این را تأیید می‌کند، این ملاحظات به فرمایش ایشان هست.

به نظر جامع روایات این است که "یوم الحج الاکبر" روز دهم ذی الحجة بوده برای آن موضوع خاص در روز نهم. گویا بعد این نام یک اصطلاحی شده برای روز عید در همه سال‌ها. شاید هم بگوییم روایاتی که مراد را هر سال گرفته، نگاه استقلالی به آیه داشته‌اند و نه سیاقی.

البته این بحث ثمره تفسیری ندارد و بیشتر جنبه تمرین در بحث روایی است.

## پیام آیه و نسبت این آیه با آیه اول

در آیه اول فرمود: «بَرَاءَةٌ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ»، در این آیه می‌گویند: «وَأَذَانٌ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ» آیا تکرار است؟ اگر تکرار نیست، فرق این دو فراز چیست؟

نظری زمخشری دارد که نوعاً مفسران از دیدگاه او تبعیت کرده‌اند. مطابق دیدگاه او، آیه اول اخبار به ثبوت براءت است و آیه سوم اخبار به وجوب اعلام براءت است. گویا در آیه اول صرفاً به ثبوت براءت خبر می‌دهد و در آیه سوم خبر از وجوب اعلام این براءت به مشرکان می‌دهد.

زمخشری خود سؤال می‌کند که اگر این طور است، پس چرا در آیه اول گفت: «إِلَى الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ» در آیه سوم فرمود «إِلَى النَّاسِ»؟

پاسخ می‌دهد: به این خاطر که در آیه اول خواست ثبوت براءت کند از عهدی که با مشرکان داشته است؛ یعنی موضوع حکم مشرکان معاهد بوده است. در آیه سوم خطاب فقط به مشرکان معاهد نیست. همه مشرکان را شامل می‌دهد. چه مشرکان معاهد و چه غیر معاهد. چه معاهد ناقض عهد و چه معاهد که نقض عهد نکرده و از همه دارد اعلام براءت می‌کند.<sup>۴۰</sup>

مفسرانی مثل فخررازی،<sup>۴۱</sup> بیضاوی<sup>۴۲</sup> و دیگران از این نظر تبعیت کرده‌اند.

رشید رضا مشخص نمی‌کند که آیا دیدگاه جدیدی ارائه می‌کند یا همان نظر زمخشری را بیان می‌کند. ظاهر کلام او این است که همان بیان زمخشری را با اضافاتی بیان می‌کند: «هذه الجملة ... مصرحة بالتبليغ الصريح الجهرى العام للبراءة من المشركين»؛<sup>۴۳</sup> آیه سوم تصریح دارد که به طور صریح و رسا بروید و براءت را اعلام کنید. گویا همان نظر زمخشری را دارد بیان می‌کند. آیه اول از نظر رشید رضا تصریح به ابلاغ ندارد؛ لذا آیه سوم تصریح به ابلاغ می‌کند، روز و جزئیاتش را هم مشخص می‌کند. این تفاوتی است که ایشان بین این دو آیه قائل شده است.

مرحوم علامه طباطبائی نظر زمخشری را نپذیرفته است. ایشان می‌فرماید: آیه اول و آیه سوم هر چند به لحاظ معنا معنای واحدی دارند و هر دو براءت و اعلام براءت است؛ ولی از نظر ایشان آیه اول اعلام براءت و ابلاغ براءت، صرفاً به مشرکان است؛ اما در آیه سوم خطاب به مردم است. تا مردم براءت خداوند و و رسولش از مشرکان را بدانند و بعد از چهارماه به وظیفه خود عمل کنند:

«فإن الجملتين وإن رجعتا إلى معنى واحد وهو البراءة من المشركين إلا أن الآية الأولى إعلان البراءة و إبلاغه إلى المشركين بدليل قوله في ذيل الآية: «إِلَى الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ» بخلاف الآية الثانية فإن وجه الخطاب فيه إلى الناس ليعلموا براءة الله و رسوله من المشركين، و يستعدوا و يتهيئوا لإنفاذ أمر الله

<sup>۴۰</sup> ر.ک: الکشاف عن حقائق غوامض التنزيل، ج ۲، ص ۲۴۴.

<sup>۴۱</sup> التفسير الكبير (مفاتيح الغيب)، ج ۱۵، ص ۵۲۶.

<sup>۴۲</sup> انوار التنزيل و اسرار التأويل (تفسير البيضاوي)، ج ۳، ص ۷۱.

<sup>۴۳</sup> تفسير المنار، ج ۱۰، ص ۱۵۳.

فیهم بعد انسلاخ الأشهر الحرم بدلیل قوله: «إِلَى النَّاسِ» و قوله تفریعا: «فَإِذَا انْسَلَخَ الْأَشْهُرُ الْحُرْمُ فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ» إِلَى آخِرِ الْآيَةِ. <sup>۴۴</sup>

گویا ظهور کلام علامه این است که مراد از "الناس" مسلمین و مؤمنین هستند چون تفرع بر آیه "فاذا انسلخ" شده است.

اگر مراد علامه طباطبائی از "ناس" اعم از مشرکان و مسلمانان باشد. یعنی همه مسلمانان، هم مشرکان و منافقان مخاطب این آیه هستند. این کلام خوبی است؛ چرا که این اعلام هم باید اعلام به همه مشرکان به صورت صریح باشد و هم اعلام به مسلمانان باشد. چون هر دو گروه مکلف هستند. مشرکان تکلیفان این است که دیگر اسلام بعد از چهار ماه هیچ تحملی ندارد. مسلمانان هم باید آگاه بشوند چون بعد از چهار ماه آنان هستند که باید جهاد بکنند. بنابراین باید مراد از "ناس" هر دو گروه باشند.

اگر مراد ایشان این باشد، این دیدگاه ابن عاشور<sup>۴۵</sup> و آلوسی<sup>۴۶</sup> هم هست؛ اما اگر مراد علامه از "ناس" فقط مسلمانان باشند، -آنطور که برخی از کلمات ایشان تصریح بر این احتمال دارد- به نظر ما دلیل روشن نیست. چرا که دلیل اول ایشان این بود که آیه اول «إِلَى الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ» دارد که یعنی مشرکان. آیه دوم «إِلَى النَّاسِ» دارد، چون "ناس" آورده پس مراد مشرکان نیست، مؤمنان است.

عرض ما این است که شما می گوید چون «الناس» به جای «عاهدتم» قرار گرفت، مراد از «ناس» مسلمانان هستند. می گویم می تواند "ناس" معنای دیگری داشته باشد. در آیه اول اعلام به مشرکان معاهد بود. در آیه سوم اعلام به همه مشرکان و مسلمانان هستند. چرا که همه مشرکان و مسلمانان یک الزامی برایشان هست. همین برای تغییر سیاق از «إِلَى الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ» به «إِلَى النَّاسِ» هست. چون تغییر سیاق رخ داده باید مراد از "الناس"، غیر از "عاهدتم من المشرکین" باشد. و با این احتمالی که بیان شد، این تغییر سیاق رخ می دهد.

دلیل دوم علامه این است که «فَإِذَا انْسَلَخَ الْأَشْهُرُ الْحُرْمُ فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ» تفریع بر "ناس" شده؛ لذا مخاطب مؤمنان هستند؛ چرا که مسلمانان باید این قتال را انجام دهند.

<sup>۴۴</sup> المیزان، ج ۹، ص ۱۴۹.

<sup>۴۵</sup> التحرير والتنوير، ج ۱۰، ص ۱۶.

<sup>۴۶</sup> روح المعاني، ج ۵، ص ۲۴۱ و ۲۴۲.

عرض ما این است که این جا از باب التفات است. آیه سوم اعلام براءت کرد و وظیفه هر گروه را مشخص کرد. در آیه « فَإِذَا انْسَلَخَ الْأَشْهُرُ الْحُرْمُ فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ » التفات رخ می دهد و وظیفه خصوصی مسلمانان بیان می شود.

اگر این عرض بنده پذیرفته شود، همان نظر آلوسی و ابن عاشور به نظر ما روشن تر است. اگر این ملاحظات سست باشد، آن نظر علامه پذیرفتنی است.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهیرین